

مولای آزادی‌ها

زین سبب پیغمبر با اجتهاد
گفت: هر کاو را منم مولا و دوست
کیست مولا؟ آن‌که آزادت کند
چون به آزادی نبوت هادی است
ای گروه مؤمنان شادای کنید
نام خود و آن علی مولا نهاد
ابن عمّ من علی مولای اوست
بند رقیبت ز پایست برگنند
مؤمنان را ز انبیا آزادی است
هم‌چو سرو و سوسن آزادی کنید
مثنوی معنوی، دفتر ششم

پیامبر اکرم در قضیه غدیر خم که ده‌ها هزار جمعیت همراه پیامبر اکرم در حال برگشتن از حجة‌الوداع بودند، جملات زیر را خطاب به مسلمانان فرموده است:

عن النبی(ص): الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی. قال: من کنت مولاہ فهذا علی مولاہ، اللهم انصر من نصره واخذل من خذله.

آیا من از خود شما به شما مسلط‌تر نیستم؟ گفتند: بلی. فرمود: به هر کس که من سلطه ولایت دارم، علی سلطه ولایت به او دارد. خداوند! یاری کن کسی را که او را یاری کند و رسوا کن کسی را که از او دور شود.

به خاطر اهمیت این حادثه بزرگ، مطالبی را در این مورد متذکر می‌شویم:

علی مولای انسان‌هاست

باز کردن چشم و گوش انسان‌ها و بینا ساختن و شنوا کردن آنان در عرصه زندگی و گستردن جهان هستی در مقابل دیدگان انسان

ها.

آشنا نمودن آدمیان با جان و روان خود و بیرون کردن آنان از لجن‌زار حیظه جانوران.

منتقل ساختن مرده‌های متحرک از محیط و اجتماع مرگ‌بار به قلمرو حیات حقیقی و زنده کردن آنان.

پیوستن زندگی طبیعی به حیات طیبه الهی، سپس آزاد کردن آن در حوزه جاذبیت ربوبی.

این است رسالت پیامبر و معنای مولا بودن او.

تصوری بسیار خطاکارانه است که گمان کنیم وظیفه پیامبری خاتم الانبیاء(ص) تنها این بود که بت‌ها را بشکنند و خرافات جاهلانه را

از میان مردم مرتفع بسازد و نگذارد دختران را زنده به گور کنند و راه معاش را به آنان بنمایاند و هم‌چنین به مقداری از عبادات عادت‌شان بدهد

و سپس رو به زیر خاک بگذارد. پیامبر اکرم(ص) همه این مسائل را مطرح نموده، در ابلاغ آن‌ها به صورت کامل به هدف خود رسیده و فرموده

است:

الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي - وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...

من امروز دین شما را تکمیل و نعمتم را بر شما تمام نموده، اسلام را به عنوان دین نهایی برای شما پسندیدم.

۱- مأخذ این روایت بیش از حد تواتر است.

ولی بنیاد اساسی ابلاغ رسالت، جوشاندن منبع حیات طیبه در درون انسان‌ها بوده است، که زنده شوند و خود را دریابند و حیات آزادانه به دست بیاورند.

نابودی بت‌های جامد از بت‌خانه‌ها، زمانی به ثمر می‌رسد که بت‌های جاندار از دل‌های آدمیان بیرون رود. امروزه کشورهای متمدن بت‌پرست نیستند، اما از پرستش حقیقی - که هدف زندگی است - محرومند، زیرا به آن آزادی روحی که بدون آن به نعمت عظمای پرستش نمی‌توان نایل شد، نرسیده‌اند.

امروزه کسی نیست دختری را زنده به گور کند، اما این احترام ناشی از ارزیابی دختر و صنف زن نیست، زیرا به خاطر محرومیت از آزادی روحی، هر دو صنف مرد و زن و دختر و پسر در نوبهار زندگی، بدون این که زحمت در گور کردن خود را به دیگران بدهند، با دست خودشان تیشه به ریشه نهال زندگی‌شان می‌زنند و خودکشی می‌نمایند و بزرگان‌شان هم جز تماشا چاره‌ای دیگر ندارند.

همه این تیره‌بختی‌ها و تزلزل در حیات، بیش از یک علت ندارد و آن این است که: بشر امروزی «مولا» ندارد. او برای خود «مولا» های فراوانی تراشیده است و زندگی خود را در راه آن بت‌های بی‌زبان به پایان می‌رساند؛ کار می‌کند و می‌کوشد و هدفی جز وصول به لذایت و ظواهر فریبنده ندارد. این آرمان‌ها که هر یک مولای خاصی برای انسان امروزی تلقی شده است، امروز او را می‌خواند و همان «مولا» فردا در اشک سوزان غوطه‌ورش می‌سازد.

يَدْعُوا لِمَنْ ضُرَّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَيْسِ الْمَوْلَىٰ وَ لِبَيْسِ الْعَشِيرِ.^۱

کسی را می‌خواند که ضررش نزدیک‌تر از نفعش می‌باشد. این خوانده‌شده که تمام نیروهای انسان بینوا را مستهلک می‌سازد، مولا و پیشوای بدی است که گروه بدی را دنبال خویش می‌کشد.

آزاد ساختن مردم از زنجیرهای گران‌بار طبیعی که مانند مگس‌های ناچیز دور شیره «خود طبیعی انسانی» گرد آمده‌اند، بدون تعیین یک مولا که ماهیت او را عوض کند و نگذارد مگس‌ها و حشرات طبیعت به روح او راه پیدا کنند، امکان ندارد. تأکید مکرر قرآن مجید در موضوع «مولا»، چه علتی بالاتر از این دارد که روح انسانی را از همه عوامل پست حیوانی آزاد نموده و او را به مبدأ مطلق خود بسپارد.

وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ.^۲

اگر آن تبهکاران روی بگردانند، [اندوهگین و مضطرب باشید]. به یقین خدا مولای شماست؛ چه مولای نیکو و چه یابوری نیکو.

وَ اَعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ.^۳

به دامان کبریای خداوندی چنگ بزنید، مولای شما اوست؛ چه مولای نیکو و چه یابوری نیکو. آری، تنها مردم با ایمان هستند که از آزادی روحی بهره‌مند و برخوردارند، زیرا الله مولای آن‌هاست. مردم بی‌ایمان و تبهکار که از چنگ زدن به دامان مبدأ و «من»‌های حقیقی محرومند، آنان مبدأ و «من»‌های حقیقی نداشته، بیگانه از خویشانند و مولایی ندارند.

ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلَىٰ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ اَنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ.^۴

خداوند مولای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ کفار مولایی ندارند.

در یکی از ایام جهاد، کفار خطاب به مسلمانان شعارهای تحریک‌کننده‌ای می‌گفتند:

نحن لنا العزى و لا عزى لكم.

ما بت عزى داریم، شما عزى ندارید.

پیامبر اکرم (ص) [به یاران خویش] فرمود: شما هم بگوئید:

الله مولانا و لا مولى لكم.

الله مولای ماست و شما مولا ندارید.

۱- حج / آیه ۱۳ .

۲- انفال / آیه ۴۰ .

۳- حج / آیه ۷۸ .

۴- محمد / آیه ۱۱ .

شعار «نحن لنا العزى و لا عزى لكم»، (ما عزى داریم شما عزى ندارید)، در هر دوره و در هر جامعه‌ای، میان افراد و طبقات رایج بوده است. نیرومندی، ثروت، مقام و زیبایی ظاهری، مانند بت همواره جنبه پشتیبانی افراد را داشته است که بت عزى به مردم جاهلیت. امروزه شعارهای فردی تحت‌الشعاع شعارهای کشورها و جوامع به یکدیگر قرار گرفته است. یک جامعه نیرومند به جوامع دیگر می‌گوید:

نحن المال و لا مال لكم

ماییم که ثروت و مال داریم، شما مالی ندارید. (ماییم که سلاح و معادن و سیاست‌بازی داریم، شما چیزی ندارید.)

در مقابل اینان، وجدان رنج‌دیده جوامع با نوید:

و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. ۱.

ما می‌خواهیم به کسانی که در روی زمین بینوا شده‌اند، احسان نموده، آنان را پیشوایان و وارث زمین قرار بدهیم.

فریاد می‌زند: الله مولانا و لا مولی لكم (خدا مولای ماست و شما مولا ندارید.)

اگر ما مولا نداشتیم، شما از مدت‌ها پیش می‌توانستید مانند یک دستمال ما را بدزدید. شما با آن عزى‌های فراوان چه کرده‌اید!

آیا زندگی را تفسیر کرده‌اید؟

آیا دردهای جوامع خودتان را تقلیل داده‌اید؟

آیا نگرانی‌های‌تان را برطرف ساخته‌اید؟

آیا از نسیم روح‌افزای آزادی واقعی بهره‌ای برداشته‌اید؟

آیا بیمارستان‌های روانی‌تان از حدّ شمارش زیاده‌تر نشده است؟

آیا اسیر پیچ و مهره آهن ناخودآگاه اسلحه و ماشین نیستید؟ دروغ‌گویی ما در تکیه واقعی به مولای حقیقی، ما را به روز سیاه نشانده

است. شما که عزى‌ها را نجات‌بخش واقعی انسان‌ها می‌دانید و حقیقتاً به آن‌ها تکیه کرده‌اید، چرا کتابی به نام «تمدن و دواى آن» [که نام دیگر آن] بیماری عزى‌پرستی و دواى آن «است»، می‌نویسید؟!

کیست مولا؟ آن که آزادت کند بند رقیبت ز پایت بر کند

هر موجودی که خود، بسته زنجیر بردگی است، نمی‌تواند موجود دیگر را آزاد کند

آیا تاکنون شنیده‌اید که یک انسان عاقل در مقابل یک دیوار آجری و سنگی بایستد و با آن دیوار به راز و نیاز بپردازد و بگوید: من حیات دارم، هوش و تعقل و اراده دارم، من روح دارم؛ بیا ای دیوار عزیز! حیات و جان و عقل و اراده مرا هماهنگ کن و آن‌ها را مطیع روحم نموده، روحم را به کمال‌اعلای انسانی رهنمون باش؟!

آیا تاکنون شنیده‌اید یک فرد از انسان که دارای درک و عقل معتدل باشد، در کنار جویبار یا دریا، یا در مقابل یک درخت یا یک کوه سر به فلک کشیده، دست به سینه بایستد و این تقاضاها را متوجه آن‌ها بسازد و به مقصودش برسد؟!

چنین اتفاقی در گذشته و حال و آینده، مساوی آن است که روزی از مغز خود خواهش کنید ۲ را با ۲ جمع کند و نتیجه ۱۷۶۰۰۲ را به دست آورده، در اختیار شما بگذارد!!!

چرا تقاضای یادشده خنده‌آور و امکان‌ناپذیر است؟ پاسخ این سؤال بسیار روشن است: زیرا دیوار و جویبار و دریا و درخت و کوه، هیچ یک از پدیده‌های حیات و عقل و جان و هوش را ندارد تا بتواند آن را درک نموده، آن‌ها را در وجود شما با یکدیگر هماهنگ ساخته و فرمانبر روح شما قرار بدهد.

این تقاضاها را باید از کسی طلب کنید که خود دارای پدیده‌های مذکور است و خود توانسته است آن‌ها را هماهنگ ساخته و مطیع روحش گرداند. هم‌چنین، روح را با پدیده باعظمت آزادی شکوفان ساخته و به میوه حقیقی خود برساند.

این قانون را در ردیف بدیهی‌ترین و ضروری‌ترین قوانین هستی - که تاکنون برای شما روشن شده است - بگذارید:

ذات نیافته از هستی بخش **کی تواند که شود هستی بخش؟! کی**
خشک ابری که شود ز آب تهی **ناید از وی صفت آبدهی**

«منسوب به میرداماد»

هر وقت دیدید، یا شنید کسی که دست و پای خودش به اجبار در زنجیر آهنین بسته شده و می‌گوید: «من می‌توانم زنجیر فولادین جبر را از دست و پای شما برکنار بسازم»، یا خود عقل ندارد، یا می‌خواهد به عقل شما بخندد. به قول جبران خلیل جبران: من به پند و اندرز آن سرباز درباره دفاع از وطن که خود او به خاطر تن‌پروری در جبهه شکست خورده است، هرگز نمی‌توانم گوش بدهم.

مولای حقیقی خداست که توانسته است پیامبران را از زنجیر گران‌بار «خود طبیعی» رها کند و آن‌ها را به

منصب مولایی برساند

جلال‌الدین محمد مولوی در ابیات مورد تحلیل می‌گوید:

کیست مولای آن که آزادت کند **بند رقیّت ز پایت برگند**
چون به آزادی نُبوت هادی است **مؤمنان را ز انبیا آزادی است**

انرژی‌های کلان فکری صرف می‌شود و سرمایه‌های فراوان مستهلک می‌گردد، مغزها خسته و فرسوده می‌شود، زنجیری را از دست و پای یک فرد یا یک جامعه برمی‌دارند، زنجیر دیگری مساوی اولی، یا گران‌بارتر و تنگ‌تر از اولی را به دست و پای او می‌زنند. زنجیر جهالت کنار می‌گذاریم و دانش حرفه‌ای را که تنها برای تقویت «خود طبیعی» مناسب است، به جایش می‌نهیم.

بارها در زندگی خود شنیده و خوانده‌ایم که: آن چه از دست انسان‌ها برمی‌آید، کار و کوشش است که زمینه را برای وصول به هدف آماده نموده و موانع را از پیش پای آنان برمی‌دارد، اما سازنده هدف‌ها و عامل وصول آن‌ها، مربوط به عنایت ربّانی خداست. ما جز این که از مقدار ناچیزی آزادی برخوردار شده و آن را به کار بیندازیم، کار دیگری نمی‌توانیم انجام بدهیم. اما وقتی همین مقدار ناچیز از آزادی را مورد اهمیت قرار بدهیم، رو به افزایش می‌رود، یعنی: زمینه افزایش آزادی را کم‌کم در درون خود فراهم می‌سازیم؛ همان‌گونه که با اهمیت دادن به فعالیت‌های تعقلی، زمینه افزایش عقل در مغز ما آماده‌تر می‌شود.

بر این اساس، می‌توان گفت: آزادی در طبیعت امکان‌پذیر نیست، بلکه آزادی را باید تحصیل کرد. اما هر اندازه بتوانیم نیروی آزادی را در درون خویش تقویت کنیم، باز از آن‌رو که جزئی از اجزای طبیعت محسوب می‌شویم و روح ما در برابر قوانین و پدیده‌های طبیعت تأثیر می‌پذیرد، هرگز به آزادی مطلق دست نخواهیم یافت. بنابراین، اگر بتوانیم موقعیت رهبری به انسان‌ها پیدا کنیم و در رساندن آن‌ها به آزادی اثری داشته باشیم، نمی‌توانیم جز مقدار محدودی از آزادی به آن‌ها ارزانی بداریم. آزادی مطلق از آن خداست و تا زمانی که کسی از جبر طبیعت و آزادی طبیعی محدود رها نشود، نمی‌تواند شایستگی پذیرش نمونه‌ای از آزادی مطلق خداوندی را دارا شود.

ابراهیم خلیل(ع) نمونه‌ای از آزادی مطلق را از پروردگارش دریافته بود. ابراهیم پس از این دریافت:

وَ اِذْ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا^۱

وقتی خدای ابراهیم با دستوراتی ابراهیم را آزمایش کرد و او از عهده آزمایش به صورت کامل برآمد، در نتیجه خدا فرمود: تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم.

اموالش را در راه خدا بخشید، از وطن خود آواره شد و با همه افراد و گروه‌های جامعه خود، به تنهایی به مبارزه برخاسته، در نهایت به فرمان خداوندی پسر نازنینش را هم در راه خدا به زمین خواباند تا او را ذبح کند. علاوه بر پرستش‌های خالصانه ابراهیم، همه این موارد نیز زمینه پذیرش نمونه آزادی مطلق را در ابراهیم(ع) فراهم ساخت. هم‌چنین است دیگر پیامبران الهی.

از مجموع ملاحظات مربوطه، به این نتیجه قطعی می‌رسیم که: چون پیامبران می‌خواستند نعمت عظمای آزادی انسانی را - که فراتر از

۱- بقره / آیه ۱۲۴.

آزادی معمولی طبیعی است - به انسان‌ها بدهند، می‌باید خود آنان از نعمت عظمای آزادی مطلق برخوردار باشند. این نعمت بزرگ الهی را پیامبران به دست آورده بودند.

عطا نمودن مقام والای پیشوای آزادی‌بخش از پیامبر به وصی

سزاوار نبوده است که ما در تاریخ طولانی اسلام، درباره کلمه مولا، هیاهو و جنجال راه انداخته، کتاب‌ها را پر کنیم، به جنگ و جدال برخیزیم که مولا کدام است؟

اگر از خود پیامبر می‌پرسیدند: شما که مولای مطلق ما و به نفوس ما از خود ما شایسته‌تر و اولی به تصرف هستید، از کجا این منصب را به دست آورده‌اید؟ پیامبر پاسخی جز این نداشت: چون من آزادی‌های محدودم را فدای خواسته‌ها و دستورات خدایم نمودم، از این‌رو مقام مولایی و آزادی‌بخشی را او به من عطا فرموده است.

بیانات گوناگون پیامبر اسلام، نمونه آزادی مطلق را در علی بن ابیطالب (ع) سراغ می‌دهد:

- ۱- ای علی! نسبت تو به من، مانند نسبت هارون به موسی است، جز در نبوت که پس از من پیامبری نیست.
- ۲- هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.
- ۳- حق با علی است و علی با حق است.
- ۴- من از علی و علی از من است.

این‌ها جملاتی است که پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم به هنگام مراجعت از حجة‌الوداع در میان ده‌ها هزار نفر، درباره امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده است. تعداد راویان این حدیث، بنا به تحقیقات علامه فقید آقا شیخ عبدالحسین امینی، صد و ده نفر از صحابه، هشتاد و چهار نفر از تابعین و راویان دیگر، در حدود ۳۶۰ نفر می‌باشند.

ما تنها نام‌های صحابه و تابعین را در این‌جا می‌آوریم و سپس به بحث مختصری درباره کلمه **مولا** می‌پردازیم.

نام‌های صحابه‌ای که داستان غدیر خم را نقل کرده‌اند

- | | |
|---------------------------|------------------------------|
| ۱- ابو هریره الدوسی | ۱۸- براء بن عازب |
| ۲- ابو لیلی انصاری | ۱۹- بریده بن الحصیب |
| ۳- ابو زینب بن عوف انصاری | ۲۰- ابو سعید ثابت بن ودیعه |
| ۴- ابو فضاله انصاری | ۲۱- جابر بن سمره |
| ۵- ابو قدامه انصاری | ۲۲- جابر بن عبدالله انصاری |
| ۶- ابو عمره بن عمرو | ۲۳- جبلة بن عمرو |
| ۷- ابوالهیشم بن التیهان | ۲۴- جبیر بن مطعم |
| ۸- ابورافع القیطی | ۲۵- جریر بن عبدالله البجلی |
| ۹- ابو ذویب خویند | ۲۶- ابوذر غفاری |
| ۱۰- ابوبکر بن ابی‌قحافه | ۲۷- ابو جنیده بن جندع انصاری |
| ۱۱- اسامه بن زید | ۲۸- ابو قدامه حبه بن جوین |
| ۱۲- ابی بن کعب انصاری | ۲۹- حبشی بن جناده |
| ۱۳- اسعد بن زراره انصاری | ۳۰- حبیب بن بدیل خزاعی |
| ۱۴- اسماء بنت عمیس | ۳۱- حذیفه بن الیمان |
| ۱۵- ام سلمه (همسر پیامبر) | ۳۲- حسان بن ثابت |
| ۱۶- ام هانی بنت ابیطالب | ۳۳- الحسن بن علی (ع) |
| ۱۷- ابوحمزه انس بن مالک | ۳۴- ابو ایوب انصاری |

- ۳۵- حذیفه بن اسید
 ۳۶- الحسین بن علی (ع)
 ۳۷- خالد بن الولید
 ۳۸- خزیمه بن ثابت الانصاری
 ۳۹- ابو شریح خویلد
 ۴۰- رفاعه بن عبد المنذر
 ۴۱- زبیر بن العوام القرشی
 ۴۲- زید بن ارقم انصاری
 ۴۳- ابو اسحاق سعد بن ثابت
 ۴۴- یزید بن شراحیل انصاری
 ۴۵- زید بن عبد الله انصاری
 ۴۶- ابو اسحاق سعد بن ابی وقاص
 ۴۷- سعد بن عبادہ خزرجی
 ۴۸- ابو سعید سعد بن مالک انصاری
 ۴۹- سعید بن زید قرشی
 ۵۰- سعید بن سعد بن عبادہ
 ۵۱- سلمان فارسی
 ۵۲- ابو مسلم سلمه بن عمرو
 ۵۳- ابو سلیمان سمره بن جندب
 ۵۴- سعد بن جنادة العوفی
 ۵۵- سهل بن حنیف انصاری
 ۵۶- سهل بن سعد انصاری
 ۵۷- ابو امامه بن الصدی الباهلی
 ۵۸- ضمیره الاسدی
 ۵۹- طلحه بن عبید الله التیمی
 ۶۰- عامر بن عمیر المنیری
 ۶۱- عامر بن لیلی بن ضمیره
 ۶۲- عامر بن لیلی غفاری
 ۶۳- ابو الطفیل عامر بن وائله
 ۶۴- عایشه بنت ابی بکر
 ۶۵- عباس بن عبدالمطلب
 ۶۶- عبد الرحمن بن عبد ربه انصاری
 ۶۷- عبد الرحمن بن عوف
 ۶۸- عبد الرحمن بن یعمر الدیلمی
 ۶۹- عبد الله بن ابی عبد الاسد
 ۷۰- عبد الله بن بدیل بن ورقا
 ۷۱- عبد الله بن بشیر مازنی
 ۷۲- عبد الله بن ثابت انصاری
- ۷۳- عبد الله بن جعفر بن ابیطالب
 ۷۴- عبد الله بن حنطب قرشی
 ۷۵- عبد الله بن ربیعہ
 ۷۶- عبد الله بن عباس
 ۷۷- عبد الله بن ابی اوفی
 ۷۸- عبد الله بن عمر بن الخطاب
 ۷۹- عبد الله بن مسعود هذلی
 ۸۰- عبد الله بن یالیل
 ۸۱- عثمان بن عفان
 ۸۲- عبید بن عازب
 ۸۳- عدی بن حاتم
 ۸۴- عطیه بن بسر مازنی
 ۸۵- عقبه بن عامر جهنی
 ۸۶- امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع)
 ۸۷- عمار بن یاسر
 ۸۸- عماره خزرجی
 ۸۹- عمر بن ابی سلمه
 ۹۰- عمر بن الخطاب
 ۹۱- ابونجید عمران بن حصین فزاری
 ۹۲- عمرو بن الحمق خزاعی
 ۹۳- عمرو بن شراحیل
 ۹۴- عمرو بن العاص
 ۹۵- عمرو بن مرة جهنی
 ۹۶- فاطمه دختر پیامبر اکرم (ص)
 ۹۷- فاطمه بنت حمزه بن عبدالمطلب
 ۹۸- قیس بن ثابت بن شماس
 ۹۹- قیس بن سعد بن عبادہ
 ۱۰۰- ابو محمد کعب بن عجره
 ۱۰۱- ابوسلیمان مالک بن حویرث
 ۱۰۲- مقداد بن عمرو الکندی
 ۱۰۳- ناجیه بن عمرو الخزاعی
 ۱۰۴- ابویزده فضل بن عتبہ
 ۱۰۵- نعمان بن عجلان انصاری
 ۱۰۶- هاشم المرقال
 ۱۰۷- وهب بن حمزه
 ۱۰۸- ابو وسمه وحشی بن الحرب
 ۱۰۹- ابو حنیفه وهب بن عبد الله
 ۱۱۰- ابو مرزم یعلی بن مرة

نام‌های تابعین که داستان غدیر را نقل کرده‌اند

- ۱- ابو راشد البحرانی الشامی
- ۲- ابو سلمه عبدالله بن عبدالرحمن بن عوف
- ۳- ابوسلیمان المؤذن
- ۴- ابوصالح السمان
- ۵- ابو عنقوانه مازنی
- ۶- ابو عبدالرحیم الکندی
- ۷- ابوالقاسم اصیغ نباته
- ۸- ابو لیلی الکندی
- ۹- ایاس بن نذیر
- ۱۰- جمیل بن عماره
- ۱۱- حارثه بن نصر
- ۱۲- حبیب بن ابی ثابت الاسدی
- ۱۳- الحرث بن مالک
- ۱۴- الحسین بن مالک بن الحویرث
- ۱۵- حکم بن عتیبه الکوفی
- ۱۶- حمید بن عماره الخزرچی
- ۱۷- حمید الطویل
- ۱۸- خثمه بن عبد الرحمان
- ۱۹- ربیعہ الجرشی
- ۲۰- ابوالمثنی ریاح بن الحارث
- ۲۱- ابو عمرو زاذان
- ۲۲- ابومریم زرین حبش
- ۲۳- زیاد بن ابی زیاد
- ۲۴- زید بن یثیغ
- ۲۵- سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب
- ۲۶- سعید بن جبیر الاسدی
- ۲۷- سعد بن ابی حدان
- ۲۸- سعید بن المسیب قرشی
- ۲۹- سعید بن وهب الهمدانی
- ۳۰- ابو یحیی سلمه بن کهیل
- ۳۱- ابو صادق سلیم بن قیس هلالی
- ۳۲- ابو محمد سلیمان بن مهران
- ۳۳- سهم بن الحصین الاسدی
- ۳۴- شهر بن حوشب
- ۳۵- الضحاک بن مزاحم هلالی
- ۳۶- طاووس بن کیسان یمانی
- ۳۷- طلحه بن المصرف الایامی
- ۳۸- عامر بن سعد بن ابی وقاص
- ۳۹- عایشه بنت سعد
- ۴۰- عبدالحمید بن المنذر بن الجارود
- ۴۱- ابو عماره عبد خیر بن یزید همدانی
- ۴۲- عبدالرحمن بن ابی لیلی
- ۴۳- عبدالرحمان بن سابط
- ۴۴- عبدالله بن اسعد بن زراره
- ۴۵- ابومریم عبدالله بن زیاد الاسدی
- ۴۶- عبدالله بن شریک العامری
- ۴۷- ابومحمد عبدالله بن محمد بن عقیل الهاشمی
- ۴۸- عبدالله بن یعلی بن مره
- ۴۹- عدی بن ثابت انصاری
- ۵۰- ابوالحسن عطیه بن سعد
- ۵۱- علی بن زید بن جدعان بصری
- ۵۲- ابو هارون عماره بن جوین العبدي
- ۵۳- عمر بن عبدالعزیز (خلیفه اموی)
- ۵۴- عمر بن عبد الغفار
- ۵۵- عمر بن علی امیرالمؤمنین
- ۵۶- عمرو بن جعدہ بن هییره
- ۵۷- عمرو بن مره الکوفی
- ۵۸- ابو اسحاق عمرو بن عبدالله السبعی
- ۵۹- ابو عبدالله عمرو بن میمون
- ۶۰- عمیره بن سعد همدانی
- ۶۱- عمیره بنت سعد بن مالک
- ۶۲- عیسی بن طلحه بن عبیدالله تمیمی
- ۶۳- ابوبکر فطرن الخلیفه المخزومی
- ۶۴- قبیصه بن ذویب
- ۶۵- ابو مریم قیس ثقفی
- ۶۶- محمد بن عمر بن علی امیر المؤمنین
- ۶۷- ابوالضحی مسلم بن صبیح
- ۶۸- مسلم الملای
- ۶۹- ابو زرارہ مصعب بن سعد بن ابی وقاص
- ۷۰- مطلب بن عبدالله قرشی

- ۷۱- مطر الوراق
 ۷۲- معروف بن خربوذ
 ۷۳- منصور بن ربیع
 ۷۴- مهاجر بن مسمار الزهری
 ۷۵- موسی بن اکتل بن عمیر
 ۷۶- ابو عبدالله میمون بصری
 ۷۷- نذیر الضبی الکوفی
 ۷۸- هانی بن هانی الهمدانی
 ۷۹- ابو بلج یحیی بن سلیم فزاری
 ۸۰- یحیی بن جعد بن هبیره
 ۸۱- یزید بن ابی زیاد الکوفی
 ۸۲- یزید بن حیان التیمی
 ۸۳- ابو داوود یزید بن عبد الرحمن
 ۸۴- ابو نجیح یسار الثقفی

تاریخ اسلام درباره داستان غدیر غوغایی دارد و هیاهویی.

به نظر می‌رسد قضیه غدیر خم به وسیله صد و ده صحابی و هشتاد و چهار تابعی و سیصد و شصت نفر علمای عالی‌مقام اسلامی، جای تردیدی در این داستان سازنده باقی نمی‌گذارد.

هم‌چنین، هزاران شاعر عرب و غیر عرب، قضیه غدیر و مولویت علی(ع) را در اشعاری که از صمیم قلب سروده‌اند، مجالی به تردید در وجود چنین حادثه‌ای بزرگ باقی نمی‌گذارد. اگر کسی به خود اجازه بدهد که در ثبوت چنین حادثه‌ای - با وجود نقل فوق متواتر - تردید کند، او می‌تواند همه حوادث یقینی و قطعی تاریخ را مورد انکار قرار بدهد.

از طرف دیگر، داستان غدیر می‌گوید: پیامبر اکرم(ص) در آن روز، علی(ع) را به مردم نشان داد و گفت: جبرئیل از طرف پروردگارم به من دستور داده است در این جایگاه که جمعیت انبوهی از مردم حاضرند، بایستم و به هر انسان سفید و سیاه اعلام کنم: علی بن ابیطالب، برادر و وصی و خلیفه و پیشوای مسلمین بعد از من می‌باشد ... محکمت قرآن را بفهمید و در متشابهاتش سرگردان نشوید. این قرآن را (متشابهاتش را)، کسی پس از من تفسیر نخواهد کرد، جز این شخص که از دستش گرفته و بازویش را بلند کرده‌ام.

من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست...

در این جمله، عده‌ای از گذشتگان - که به قول جلال‌الدین: مغز با عظمت‌شان را در باز و بسته کردن و دوباره باز کردن و بستن گره مستهلک می‌سازند - کلمه «مولا» را مانند جنازه بی‌صاحب گورستان، به آن خرابه کشانده و با این بلا تکلیفی، محصول داستان غدیر را به شکل یک حادثه خنده‌آور درآورده‌اند.

تاکنون بیست و هفت معنی برای «مولا» پیدا کرده‌اند تا مقصود از جمله: **من کنت مولاه فهذا علی مولاه**، برای ابد در تاریکی محض فرو رود! گفته‌اند: مولا به معانی زیر آمده است:

۱- خدا ۲- عمو ۳- پسر عمو ۴- پسر ۵- پسر خواهر ۶- آزادکننده برده ۷- برده آزاد شده ۸- برده ۹- مالک ۱۰- پیرو ۱۱- کسی که به او نعمت داده شده است ۱۲- شریک ۱۳- هم‌پیمان ۱۴- رفیق ۱۵- همسایه ۱۶- کسی که به جایی وارد شده باشد ۱۷- داماد ۱۸- نزدیک ۱۹- سردهنده نعمت ۲۰- کسی که مرده یا مفقود شده است ۲۱- ولی ۲۲- کسی که به چیزی از همه شایسته‌تر است ۲۳- شریف و آقا، نه مالک و آزادکننده برده ۲۴- دوست ۲۵- یاور ۲۶- متصرف در امر ۲۷- متولی امر.^۲

از شماره ۱ تا شماره ۱۲، یا از نظر عقلی و یا از نظر جریان خارجی، برای تفسیر کلمه **مولا** در جمله یادشده کاملاً نامفهوم است. شماره ۱۳ (هم‌پیمان)، حقیقتی نیست که درباره خود پیامبر اکرم(ص) واقعیت داشته باشد، زیرا پیامبر جز بیعت الهی و پیمان اسلامی با کسی پیمان دیگر - که در میان عرب آن روز رسم بوده - نبسته بود. پیمان الهی که به وسیله بیعت با پیامبر صورت گرفته بود، اختصاص به علی(ع) نداشت، بلکه تمام مسلمانان آن روز با پیامبر هم‌پیمان بودند.

از شماره ۱۴ تا ۲۰ نیز همان اشکال وارد است که در خصوص شماره‌های نخست گفتیم.

شماره ۲۱ مبهم یا دارای یک معنای عمومی است.

شماره ۲۳ (آقا)، یک معنای عمومی عرفی است که با نظر به اهمیت حادثه، مورد احتمال نیست.

۱- ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب ولایت از یزید بن ارقم به نقل از علامه فقید شیخ عبدالحسین امینی در کتاب الغدیر، ج ۱ / ۲۱۴.

۲- الغدیر، ج ۱ / ۳۶۲ و ۳۶۳.

شماره ۲۴ و ۲۵ (دوست و یاور) نیز نمی‌تواند مقصود پیامبر اکرم(ص) باشد، زیرا قرآن مجید بالاتر از دو پدیده دوستی و یابوری را با بیانات گوناگون، مانند «المؤمنون اخوه» بیان نموده است.

اگر پیامبر اکرم در آن حادثه عجیب که ده‌ها هزار نفر را در زیر آفتاب سوزان عربستان معطل کرده و دستور اکید صادر کند که کسی حرکت نکند، خدا را گواه گرفته است و توصیه‌های نهایی خود را به وسیله آن اشخاص به گوش تمام قرون و اعصار آینده می‌رساند و مولویت علی را مانند با اهمیت‌ترین ماده توصیه‌هایش اعلام می‌کند. آیا پیامبر با این وضع می‌خواست درباره علی(ع) چیزی بگوید که قرآن شدیدتر و با اهمیت‌تر از آن را درباره همه مردم با ایمان گفته است؟!

پیامبر اکرم(ص) پیش از حادثه غدیر، درباره علی(ع) آن مطالب عالی را گفته بود که دوستی و یابوری در مقابل آن‌ها هیچ اهمیتی ندارد، مانند: ای علی! نسبت تو به من، مانند نسبت هارون به موسی است، جز در نبوت که پس از من پیامبری نیست.

اگر پیامبر از آن می‌ترسید که مردم دوستی و یابوری علی(ع) را فراموش کنند، بنابراین حادثه غدیر را بر پا کرد! اگر مردم بتوانند مطالب عالی را فراموش کنند، یابوری و دوستی علی(ع) را هم می‌توانند فراموش کنند، وگرنه غائله جمل و صفین و خوارج و حوادث مربوط به آن‌ها نمی‌باید صورت بگیرد!

با نظر به اهمیت حادثه و عظمت مقام علی(ع) در میان مسلمین و احتجاجاتی که بعدها خود امیرالمؤمنین و دیگر مردان الهی درباره مولا بودن علی(ع) و نتیجه‌گیری در خصوص پیشوایی او نموده‌اند، این نتیجه را می‌گیریم که: مقصود از «مولا»، همان معنای اولی به تصرف می‌باشد که خود پیامبر دارای آن بوده است.

اگر در آن روز، منظور پیامبر اکرم(ص) از کلمه «مولا» روشن نبود، آیا در میان ده‌ها هزار نفر مردان آزاده، کسی پیدا نمی‌شد که بگوید: ای رسول خدا! کلمه «مولا» معانی متعدد دارد؛ مقصود شما کدام یک از آن معانی است؟! معلوم می‌شود خود مردمی که آن روز جمله یادشده را شنیده‌اند، مقصود پیامبر را کاملاً درک کرده‌اند که هیچ استفساری نکرده‌اند.

بعضی از معانی «مولا»، جز اولی به تصرف در آن مورد، عقلانی نبوده است. بعضی دیگر توضیح واضح‌تر بوده و شماره‌های دیگر اهمیتی ندارد. از این رو بود که پس از حادثه غدیر، اغلب مهاجرین و انصار به منصب مولویت علی(ع) تبریک گفتند.

آیا دوستی و یابوری که بارها در قرآن مجید و گفته‌های خود پیامبر اکرم(ص) درباره همه مسلمانان با یکدیگر اعلام شده است، احتیاج به اعلام تبریک جدید داشته است؟!

روشی که جلال‌الدین محمد مولوی در تفسیر «مولا» انتخاب کرده است، بسیار جالب بوده و نزدیک به منظور پیامبر می‌باشد، زیرا به نمونه‌ای از آزادی مطلق که علی(ع) رسیده بود، در هیچ‌یک از صحابه دیده نمی‌شود. این حقیقتی است که کردار و گفتار امیرالمؤمنین(ع) در آن زندگی پر غوغایش به خوبی اثبات می‌کند: خوابیدن او در رختخواب پیامبر، آزادی او را از حیات، و راستگویی او در قضیه شورای شش نفری که او را از آقایی دنیا برکنار کرد، عدالت مطلقه او در تمام دوران حیاتش، به خوبی آزادی او را از زنجیر گران‌بار طبیعت و شوون آن اثبات می‌کند.

محمد تقی جعفری

تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۴، صص ۵۳۷ - ۵۲۰